

گریه ی شبانه

شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت
دوباره گریه ی بی طاقتم بهانه گرفت
شکیبِ دردِ خموشانه ام دوباره شکست
دوباره خرمنِ خاکسترم زبانه گرفت
نشاطِ زمزمه زاری شدوبه شعرنشست
صدای خنده فغان گشت و درترانه گرفت
زهی پسندِ کمان دارِ فتنه کز بُن تیر
نگاه کرد و دو چشم مرا نشانه گرفت
امیدِ عافیتم بود روزگار نخواست
قرار عیش و امان داشتم زمانه گرفت
زهی بخیل ستمگر که هرچه داد به من
به تیغ بازستاند و به تازیانه گرفت
چودود بی سروسامان شدم که برقی بلا
به خرمنم زد و آتش در آشیانه گرفت
چه جای گل که درخت کهن زریشه بسوخت
ازین سموم نفس کُش که در جوانه گرفت
دل گرفته ی من همچو ابر بارانی
گشایشی مگر از گریه ی شبانه گرفت